

کبوترانه

تصویر برگ آینه
سعیده اصلاحی

بهار با گردن آویزی از شکوفه و شبنم،
آفتاب گردانت شده است و باد برای بوییدن و بوسیدنت،
با تمام پروانه‌ها و کبوترها در راه است ...
من اما پشت سنگ‌چینی از شب با تنهایی درگیرم ...
نه رؤیایی که روزنه‌ای به رهایی باشد
و نه جاده‌ای که به سمت شما جاری ...
حرف‌هایم ناخوانا شده‌اند
و آشیانه‌ی فناری در حنجره‌ام خالی ست ...
چشم‌هایم در خواب و دست‌هایم در بیداری از شما دور مانده‌اند...
به ناچار ... آن‌چه را باید ... روی آرزوهای تکه‌تکه شده‌ام می‌نویسم
و به گوشه‌ی سرنوشت‌م سنجاق می‌کنم ...
شاید کبوترانه‌هایم را باد روزی به گوش گلدسته‌هایت برساند... شاید کبوترانه‌هایم
با خاک بقیع، غمگنانه برایت از صادق آل محمد (ص) بخوانند.
مهم نیست چه قدر بین سلام و خداحافظی فاصله افتاده باشد ...
مهم نیست دنیا چه قدر کش آمده باشد ...
در قم گنبدی روییده است که هر صبحگاه رو به بقیع و مشهد سلام می‌دهد
و مثل من منتظر است که: برگردی و جوانی بر باد رفته‌ی درختان را به آنان برگردانی.